

تحلیل و بررسی بازآفرینی روایت شمس و مولانا در رمان «ملت عشق» با تکیه بر بینامتنیت

موسی پیری، احمد فرشباغیان*، محمدعلی موسی‌زاده، محمدرضا عابدی

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

سال نوزدهم، شماره سوم، خرداد ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۲۱، صص ۳۰۸-۲۸۵

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8170>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

هدف: هدف اصلی مقاله، تبیین نحوه اقتباس و بازآفرینی عناصر روایی، سبکی و معنایی از متن صوفیانه کلاسیک در رمان معاصر است. نقد و نظریه بینامتنیت یکی از رویکردهای نوین نقد ادبی در قرن بیستم به شمار می‌رود و روشی است برای خوانش متون ادبی بر مبنای مقایسه و تطبیق. در واقع این نظریه ارتباط و تعامل متون با یکدیگر را بررسی می‌کند. پژوهش حاضر با رویکرد تطبیقی و بر اساس نظریه بینامتنیت، به تحلیل بازآفرینی روایت شمس و مولانا در دو منبع متفاوت — «مناقب‌العارفین» افلاکی (قرن هشتم هجری) و رمان «ملت عشق» اثر الیف شافاک (قرن بیست‌ویکم میلادی) — می‌پردازد.

روش: بررسی‌های این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است، **یافته‌ها:** این تحقیق نشان می‌دهد که شافاک با بهره‌گیری از ساختارها و مضامین کلیدی مناقب‌العارفین، از جمله ماجرای آزمون مریدان، نخستین دیدار شمس با مولانا، درخواست شراب، آغاز سماع، قتل شمس، انداختن پیکر او در چاه و صلح دادن برای خبر از شمس فرآیندی از «بازنویسی دگرگون‌ساز» را صورت داده است که طی آن الگوهای عرفانی سنتی در قالبی روان‌شناختی، روایی و انسان‌محور بازتولید می‌شوند.

نتیجه: مقاله بر این نکته تأکید دارد که اقتباس شافاک نه تقلید بلکه بازآفرینی بینافرهنگی است که از طریق آن، میراث عرفان ایرانی در افق جهانی و مدرن بازخوانی می‌شود؛ به گونه‌ای که «ملت عشق» با تکیه بر منبع کلاسیک عرفان فارسی، الگویی از گفتگوی میان سنت و مدرنیته، شرق و غرب، و عرفان و روانشناسی معاصر را پدید آورده است.

تاریخ دریافت: ۰۶ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ داوری: ۰۸ اسفند ۱۴۰۴
تاریخ اصلاح: ۲۳ اسفند ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۰۷ اردیبهشت ۱۴۰۵

کلمات کلیدی:

مولانا، شمس تبریزی، ملت عشق، بینامتنیت

* نویسنده مسئول:

farshbafian@tabrizu.ac.ir

☎ (۰۹۸ ۲۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Analysis and study of the re-creation of the narrative of Shams and Rumi in the novel "The Nation of Love" based on intertextuality

M. Piri, A. Farshbafian*, M.A. Mousazadeh, M.R. Abedi

Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 26 January 2026

Reviewed: 27 February 2026

Revised: 14 March 2026

Accepted: 27 April 2026

KEYWORDS

Rumi, Shams Tabrizi, The Forty Rules of Love, Intertextuality.

*Corresponding Author

✉ farshbafian@tabrizu.ac.ir

☎ (+98)

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: The primary objective of this article is to explain how narrative, stylistic, and semantic elements are adapted and recreated from a classical Sufi text into a contemporary novel. Intertextuality theory and criticism, as one of the modern approaches in 20th-century literary criticism, provides a method for reading literary texts based on comparison and juxtaposition. In fact, this theory examines the connection and interaction between texts. Adopting a comparative approach and based on the theory of intertextuality, the present study analyzes the recreation of the narrative of Shams and Rumi in two different sources: Aflaki's *Manaqib al-Arifin** (8th century AH) and Elif Shafak's novel *The Forty Rules of Love* (21st century AD).

METHODOLOGY: The research conducted for this study employs a descriptive-analytical method.

FINDINGS: The findings indicate that by utilizing the key structures and themes of *Manaqib al-Arifin**—including the trial of the disciples, the first meeting of Shams and Rumi, the request for wine, the beginning of Sama (whirling), the murder of Shams, the disposal of his body in a well, and the offering of rewards for news of Shams—Shafak has implemented a process of "transformative rewriting." Through this process, traditional mystical patterns are reproduced within a psychological, narrative, and human-centered framework.

CONCLUSION: The article emphasizes that Shafak's adaptation is not mere imitation but an intercultural recreation through which the heritage of Persian mysticism is reinterpreted within a global and modern horizon. In such a way, *The Forty Rules of Love**, by relying on the classical source of Persian mysticism, has created a model for dialogue between tradition and modernity, East and West, and contemporary mysticism and psychology.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8170>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 20	 5	 0

مقدمه

رویکرد تعامل متون، به عنوان یکی از محوریت‌ترین مباحث در حوزه مطالعات ساختارگرا و پساساختارگرا، همواره مورد توجه اندیشمندان نظیر کریستوا، بارت، ژنت، دریدا و دیگران قرار داشته است. بر اساس دیدگاه نظریه‌پردازان معاصر، هیچ متنی مستقل از دیگر متون نیست؛ بلکه متون در تعامل با یکدیگر شکل گرفته و تحت تأثیر یکدیگر قرار می‌گیرند. این پدیده، که به «بینامتنیت» مشهور است، به باور گراهام آلن، به یکی از پرکاربردترین و در عین حال مورد سوءاستفاده‌ترین اصطلاحات در نقد معاصر تبدیل شده است (آلن، ۱۳۸۵: ۱۲).

این نظریه بر آن است که «هیچ متنی بدون پیش متن نیست و متن‌ها همواره بر پایه متنهای گذشته بنا میشوند. همچنین هیچ متنی با جریان یا اندیشه‌های اتفاقی و بدون گذشته خلق نمیشود، بلکه همیشه از پیش چیزی یا چیزهایی وجود داشته است» (نامور مطلق، ۲۷: ۱۳۹۰)؛ به عبارت دیگر هر متن موجود در ادبیات از همان آغاز در قلمرو قدرت گفته‌ها و متون پیشین است و نظریه‌پردازان معاصر معتقدند که عمل خواندن هر متن در ارتباط با مجموعه‌ای از روابط متنی است و تفسیر آن متن منوط به کشف همین روابط است (آلن، ۱: ۱۳۸۵) بر این اساس فرایند خلق اثر فرایندی یک جانبه و فردی نیست و هر متنی خود نوعی بینامتن است که باید در ساختار روابط بین متون بررسی شود. این امر، از طرفی، نظریات سنتی را که پیدایش هر متنی را محدود به چند منبع اصلی دانسته و آن را کاملاً بسته و منزوی از دیگر متون می‌پنداشتند، زیر سؤال میبرد (سلیمی کوچی و قاسمی، ۱۳۹۸: ۴۱۲) و از طرف دیگر همسانیه و تفاوت‌های متون نسبت به یکدیگر را توجیه میکند.

تأثیرپذیری متون از یکدیگر، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران در رشته‌های مختلف بوده است. این موضوع در حوزه ادبیات، به دلیل اهمیت مسأله ابداع و نوآوری، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. وجود صنایع ادبی مانند اقتباس، درج، حل و عقد، تضمین و غیره، گواهی بر این مدعا است. همچنین، بررسی وامگیری از آثار دیگر و مسأله سرقت ادبی، از جمله موضوعاتی بوده که همواره مورد توجه ادبا و صاحب‌نظران قرار داشته است. در دوره‌های گذشته، شاعران گاه یکدیگر را به سرقت ادبی متهم میکردند. در عصر حاضر، تأثیر متون بر یکدیگر همچنان مورد توجه است، با این تفاوت که این تأثیرپذیری نه به عنوان امری مذموم، بلکه به عنوان واقعیتی اجتناب‌ناپذیر و بخشی از ماهیت متن تلقی میشود. در این دوره، متن دیگر به عنوان یک واحد خودبسنده یا حاصل ابداع محض نویسنده در نظر گرفته نمیشود، بلکه دارای ماهیتی چندلایه و متکثر است که از متون دیگر نشئت می‌گیرد. بدین ترتیب، هر متن میتواند گذرگاهی برای متون هم‌عصر یا پیشین خود باشد. بنابراین، توجه به ماهیت بینامتنی متن و بررسی پیش‌متنهای آن، میتواند به خوانشی دقیقتر و عمیقتر از متن منجر شود؛ خوانشی که بدون در نظر گرفتن ساحت بینامتنی متن، امکان‌پذیر نخواهد بود.

رمان «ملت عشق» اثر الیف شافاک یکی از نمونه‌های برجسته در حوزه ادبیات معاصر است که از عناصر و مضامین عرفانی و ادبیات کلاسیک ایرانی، به‌ویژه آثار مولانا و شمس تبریزی، بهره فراوان برده است. این رمان، دو روایت همزمان را به تصویر کشیده؛ یکی داستان مولانا و شمس، و دیگری روایت زندگی الی روبینشتاین در عصر حاضر که از طریق مطالعه داستان تاریخی، دگرگونی معنوی و احساسی پیدا میکند.

ما در پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که «ملت عشق» چگونه با بازخوانی خلاقانه اندیشه‌های عرفانی، نقل قولها، سبک روایت و انتخاب ساختار روایی متفاوت، گذشته و حال را به هم پیوند داده و چه عناصر و نشانه‌هایی از متون دیگر (به‌ویژه دیوان شمس و مثنوی مولانا و مقالات شمس) را در خود جای داده است؟ با توجه به تنوع زاویه‌های دید روایی، حضور شخصیتها با پیشینه تاریخی و امروزی، و نقل قولهای متعدد از

آثار کلاسیک، بررسی میشود که شافاک چگونه شخصیت‌ها، مضامین، و قوانین عشق مولانا و شمس را در بستر داستانی جدید بازآفرینی و بازخوانی کرده و چه نوع تعامل یا دیالوگی میان این متون و روایت اصلی برقرار میشود.

پیشینه تحقیق

رمان «ملت عشق»، تاکنون از منظرهای گوناگون تاریخی، جامعه‌شناختی و روایی مورد توجه محققان قرار گرفته است. غلامرضا خاکی در کتاب «کیمیا پرورده حرم مولانا» (۱۳۹۷) و مصطفی گرجی و آیدا چهرقانی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل رمان ملت عشق و کیمیا خاتون با رویکرد به زندگی مولوی» (۱۳۹۸)، به مقایسه استنادات تاریخی این رمان با اثر «کیمیا خاتون» نوشته سعیده قدس پرداخته‌اند. فاطمه خواجه‌ویان در رساله انگلیسی‌زبان خود با عنوان «مطالعه تأثیر مولانا در رمان ملت عشق با رویکرد انسان‌شناسانه» (۱۳۹۸)، این اثر را از منظر جامعه‌شناختی به عنوان یک منبع مردم‌شناسانه تحلیل کرده است. محمدی فشارکی و سعادت (۱۳۹۹) در مقاله «تحلیلی بر شیوه‌های بیان اخلاقی در رمان ملت عشق»، به بررسی درون‌مایه‌های اخلاقی این رمان بر اساس نحوه بیان نویسنده پرداخته و معتقدند شافاک با الهام از اندیشه‌های شمس و مولانا، و بازخوانی نوآورانه مفهوم عشق در دو روایت موازی، بر ضرورت اخلاق و معنویت در زندگی معاصر تأکید کرده است. دهقانی یزدلی و ادراکی (۱۴۰۳) در مقاله «سودای شنیده‌شدن در ملت عشق؛ گذر شخصیت‌ها از افق تک‌صدایی به جهان چندصدایی»، با تکیه بر رویکرد منطق مکالمه‌ای باختین، کارکرد شخصیت‌های رمان را در بافت‌های تک‌صدایی و چندصدایی مورد بررسی قرار داده‌اند. محمدی آچاچلوئی (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان «ملت عشق: تحلیلی عرفانی بر اساس دیدگاه الیاده»، به تحلیل میان‌رشته‌ای و عرفانی این رمان بر اساس دیدگاه میرچا الیاده، دین‌شناس، درباره زندگی مقدس به عنوان تجلی الهی پرداخته است. وی معتقد است که دیدگاه صوفیانه ترسیم‌شده در داستان، به شکل معناداری به دیدگاه اسلامی اصیل مولانا نزدیک است و میان دیدگاه اسلامی مولانا و دیدگاه الهی مسیحی الیاده، سازگاری معنوی وجود دارد.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع توصیفی-تحلیلی است و برای جمع‌آوری و تدارک محتوای آن، از روش کتابخانه‌ای استفاده شده و به منابع ادبی، کتابهای مرجع و اصیل، پژوهشها و مقاله‌های علمی مراجعه شده است. در این پژوهش روش تجزیه و تحلیل داده‌ها، تحلیل محتوای کیفی است و تحلیلها براساس دیدگاههای اقتباس و بینامتنیت انجام گرفته است. در این پژوهش جلد دوم کتاب «مناقب العارفین» تألیف شمس‌الدین احمد افلاکی عارفی، بکوشش تحسین یازیجی و رمان «ملت عشق» نوشته الیف شافاک، ترجمه ارسلان فصیحی، اساس قرار گرفته‌اند.

بینامتنیت

واژه بینامتنیت نخستین بار در دهه ۱۹۶۰ توسط ژولیا کریستوا و در نتیجه مطالعات وی درباره نظریات باختین و تلفیق آن با نظریات زبان‌شناسی سوسور مطرح شد. باختین اعتقاد دارد که زبان پیوسته در حال بازتاب علایق طبقاتی، ملی و گروهی است و هیچ کلامی خنثی نمی‌تواند باشد (Bakhtin, Volosinov, 1986: 60-61). در بحث منطق‌گفت‌وگویی باختین، رویکرد بینامتنی نهفته است که هر سخنی با سخنان گفته شده قبل و یا سخنانی که در آینده گفته میشود، در ارتباط است و بدینگونه متون در ارتباط با متون دیگر است که خلق شده‌اند (باختین، ۱۳۹۵: ۲۱). در واقع «هر سخن با سخن‌های پیشین که موضوع مشترکی با هم دارند و با سخن‌های آینده

که به یک معنا پیشگویی و واکنش به پیدایش آنهاست، گفتگو میکند. آوای هر متن در این همسرایی معنا مییابد» (احمدی، ۱۳۸۹: ۹۳). نظریات کریستوا نیز، به طور قابل توجهی تحت تأثیر اندیشه‌های متفکرانی همچون باختین و رولان بارت قرار گرفته و درباره کارایی آنها در ساختار بینامتنیت مینویسد: «مفهوم من از بینامتنیت به مکالمه-گرایی باختینی و نظریه متن بارت برمیگردد... میخواستیم ایده باختین در باب چندآوایی بودن سخن را با مفهوم چند متن در یک متن جایگزین کنم» (کریستوا، ۱۳۸۹: ۱۶۴-۱۶۵). «کریستوا نظریات باختین درباره بعد گفتگو-گویی متن را با نظریه نشانه‌شناسانه خود پیوند میدهد و میگوید هر متن در دو محور با دنیای بیرون از خودش ارتباط پیدا میکند: الف) در محور افقی، نویسنده با خواننده ارتباط مییابد؛ ب) در محور عمودی متن با متنهای دیگر و با بافتی که متن در آن شکل گرفته است، مرتبط میشود» (سخنور و سبزیان مرادآبادی، ۱۳۸۷: ۶۷). پس دلالت یک متن، همواره متأثر از متون دیگر و در تناسب با آنها شکل میگیرد و در هر گفتار و متنی، هر چند منحصربه‌فرد و غیرقابل بازآفرینی، همواره گفتارها و متنهای دیگری حضور دارند. طی همین مناسبات گفتگویی و بینامتنی است که به نظر باختین، هر فرد جامعه زبانی، «از پیش، در معرفی نفوذ مقصود فردی دیگر است» (تئودورف، ۱۳۷۷: ۱۰۰).

بینامتنیت طبق نظر ام.اچ. ایبرمز از طریق موارد زیر صورت میگیرد: «نقل قولهای صریح و ناصریح، تکرار و تغییر ویژگی‌های شکلی و مضمونی، یا صرفاً از طریق مشارکت ناگزیر [در استفاده از] گنجینه سنت‌ها [و قواعد] زبانی و ادبی و روندهایی که از پیش و همواره موجودند و نظام نوشته‌هایی را که ما به آنها حیات میبخشیم، تشکیل میدهند» (ایبرمز و جفری، ۱۳۸۷: ۳۸۲). در بینامتنیت کریستوایی هر مخاطب برای درک یک متن باید به متون دیگری بازگشت داشته باشد و هر بار یکی از آنها را در نظر آورد. در هر مورد از این بازگشت‌ها و جایگزین کردن متن قبلی با بعدی، توسعه‌ای در متن و معنای آن روی می‌دهد که ناشی از جایگزینی و یا به تعبیر کریستوا (جایگشت) متون متعدد است (غیاثوند: ۱۳۹۲، ۹۸).

در کنار کریستوا، ژرار ژنت به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان برجسته، سهم قابل توجهی در گسترش این حوزه داشته است. ژنت، با رویکردی گسترده‌تر نسبت به مطالعات کریستوا، روابط میان متون را بررسی کرده و مفهوم «ترامتنیت» را به‌عنوان چارچوبی برای تحلیل این روابط مطرح میکند. وی ترامتنیت را به پنج دسته مشخص تقسیم‌بندی مینماید. در این میان، «بینامتنیت» به‌عنوان نخستین نوع ترامتنیت، با تعریف ژنت، از بینامتنیت کریستوایی متمایز شده و دامنه محدودتری را دربرمی‌گیرد. او این بینامتنیت را به «حضور همزمان دو متن یا چندین متن و حضور بالفعل یک متن در متنی دیگر (Genette, 1997:1) تعبیر می‌کند. به عبارت دیگر از منظر ژنت، پدیده بینامتنیت زمانی رخ میدهد که بخشی از یک متن در متن دیگری حضور یابد. این مفهوم، نخستین زیرشاخه ترامتنیت در طبقه‌بندی ژنت به شمار می‌رود و شامل گونه‌های متنوعی است. در برخی موارد، بینامتنیت به صورت آشکار و مستقیم نمود مییابد، مانند نقل قولهایی که نویسنده مراجع خود را پنهان نمیکند. در مقابل، در گونه‌های دیگر، نویسنده تلاش میکند مراجع خود را پنهان سازد.

دومین دسته‌بندی در مطالعات ژنت، پیرامتنیت است. گراهام آلن در کتاب «بینامتنیت» پیرامتن را به عنوان عناصری تعریف میکند که در آستانه متن قرار گرفته و دریافت آن را از سوی مخاطب هدایت و کنترل مینماید. این آستانه شامل دو بخش است: درون متن، که عناصری مانند عناوین اصلی، عناوین فصلها، مقدمه‌ها و پانویسها را دربرمیگیرد، و بیرون متن، که شامل عناصر بیرونی مانند مصاحبه‌ها، آگهیها، نقد و پاسخهای مرتبط، نامه‌ها

خصوصی و سایر موضوعات مرتبط با اثر و نویسنده است (آلن، ۱۳۸۵: ۱۵۰). از دیدگاه ژنت هیچ متنی بدون پوشش یافت نمی‌شود و برای ورود به جهان متن باید از آستانه‌ای گذر کرد که همان پیرامتن است. سومین زیر شاخه تقسیم‌بندی ژنت ورامتنیت است؛ یعنی هنگامی که یک متن در رابطه‌ای تفسیری با متنی دیگر قرار می‌گیرد. «ورامتنیت یک متن مفروض را با متنی دیگر متحد می‌کند، به گونه‌ای که این متن مفروض بدون اجباری به نقل کردن (بدون فراخواندن) و درواقع گاه حتی بدون نام بردن از آن متن دیگر سخن می‌گوید (Genette, 1997: 4). توضیحات ژنت در زمینه ورامتنیت بسیار مختصر است و اساس آن بر مبنای تفسیر و تأویل است.

چهارمین زیرشاخه، سرمتنیت است که به بررسی ارتباط یک اثر با سایر ژانرها، خرده ژانرها یا قراردادهای می‌پردازد؛ برای مثال ارتباط یک رمان با ژانر گوتیک را در برمی‌گیرد. البته برخی از متون، روابط سرمتنی خود را با ژانرها کتمان میکنند، مانند رمانهای واقعگرا؛ اما ژنت معتقد است «این جنبه از متن به انتظارات خواننده و از این رو دریافت او از یک اثر مربوط میشود» (همان: ۵).

آخرین تقسیم‌بندی ژنت زبرمتنیت است. این پدیده به اعتقاد ژنت «متضمن هرگونه مناسبتی است که متن ب (که آن را زبرمتن خواهیم نامید) را با متن پیشین الف (که آن را زیرمتن خواهیم نامید) متحد میکند. شیوه پیوند این دو چنان نیست که متن ب تفسیر متن الف باشد» (همان). به اعتقاد آلن آنچه ژنت با عنوان زیرمتن از آن یاد میکند همان چیزی است که دیگر منتقدان آن را بینامتن مینامند؛ یعنی متنی که میتواند از جمله سرچشمه‌های اصلی دلالت برای یک متن باشد.

بحث اصلی

الیف شافاک در رمان «ملت عشق» به طور گسترده از متون تصوف، به ویژه مقالات شمس و مثنوی معنوی مولانا و مناقب العارفین افلاکی الهام گرفته و در برخی بخشها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از آنها بهره برده است. در بخشهایی از رمان، قوانین چهلگانه شمس - که برگرفته از آموزه‌ها و متن مقالات شمس هستند - به صورت نقل قول یا بازآفرینی در متن روایت میشوند. این قوانین هر بار توسط شخصیت شمس در موقعیتهای مختلف داستان ذکر میشود، و مضمون آنها با مضامین مقالات شمس پیوندی عمیق دارد. در ابتدای رمان و همچنین در متن روایت، ابیاتی از مثنوی به چشم می‌خورد. بعنوان مثال:

ما زبان را ننگریم و قال را	ما درون را بنگریم و حال را...
موسیا آداب‌دانان دیگرند	سوخته جان و روانان دیگرند
ملت عشق از همه دینها جداست	عاشقان را ملت و مذهب خداست

(مولوی، ۱۳۶۲: ۲۸۲/۲-۲۸۳)

این ابیات با محوریت عشق، وحدت و فراموشی ظاهرگرایی، به عنوان موتیف محوری در روایت الیف شافاک درج شده‌اند و عملاً تفسیر یا کاربرد امروزی آموزه‌های مثنوی را نمایان میکنند. ساختار فصل‌بندی کتاب نیز با الهام از عناصر طبیعت و زنجیره‌ای از موضوعات عرفانی مثنوی شکل گرفته و در اصل تلاشی برای بازتاب مفاهیم بنیادین دفترهای مثنوی در روایت داستانی است. افزون بر اشاره‌های مستقیم، روح کلی روایت زندگی شمس و مولانا، الهام‌گیری از داستان‌های نخست مثنوی همچون حکایت شاه و کنیزک است که با مقوله عشق و دگرگونی همراه‌اند. درواقع، روایت الیف شافاک آشکارا بر پایه اقتباس از مضامین، جملات و ابیات مقالات شمس و مثنوی و مناقب العارفین است. این ارجاعات نه تنها سبب انسجام داستان بلکه باعث پیوند ذهن مخاطب امروزی با آموزه‌های

کهن تصوف میشود. مناقب العارفین شمس‌الدین افلاکی از جمله آثاری است که بیشترین مرجعیت را در این اقتباس و تعامل دارد. افلاکی در فصل چهارم کتاب خود (صفحات ۷۰۳-۶۱۴) به بخشی از اتفاقات و ماجراهای شمس و مولانا اشاره کرده و الیف شافاک در رمان «ملت عشق» این اتفاقات را اساس رمان خود قرار داده و به بازآفرینی آنها پرداخته است:

آزمون مریدان توسط شمس

افلاکی در «مناقب العارفین» ماجرای شیخ اوحالدین کرمانی را بیان میکند که درخواست مریدی شمس را داشت و شمس با آزمون او، این درخواست را رد میکند و شافاک این داستان را با تغییراتی در رمان خود انعکاس داده است:

مناقب العارفین:

«بعد از آنک آن جان عالم، [شمس] گرد جهان گشتی بگرد، منزل بمنزل بخطه دارالسلام بغداد رسید و نقلست که خدمت شیخ اوحالدین کرمانی را رحمه الله علیه آن جایگاه دریافت؛ پرسید که در چیستی؟ گفت: ماه را در آب طشت می‌بینم؛ فرمود که اگر در گردن دمبل نداری چرا بر آسمانش نمی‌بینی؛ اکنون طیبی بکف کن تا ترا معالجه کند تا در هر چه نظر کنی درو منظور حقیقی را بینی؛ شیخ برغبته تمام گفت: بعد الیوم می‌خواهم که در بندگی باشم؛ گفت: بصحبت من طاققت نداری؛ شیخ بجد گرفت که البته مرا بخدمت وصحبت خود قبول کن و فرمود بشرطی که علی ملاً الناس در میان بازار بغداد با من نبیذ نوش کنی؛ گفت: هیچ نتوانم؛ گفت: از برای من نبیذ خاص توانی آوردن؟ گفت نتوانم؛ گفت: وقتی که من نوش کنم با من مصاحبت توانی کردن؟ گفت: نی، نتوانم؛ حضرت مولانا شمس‌الدین بانگی بر وی زد که از پیش مردان دور شو» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۱۶-۶۱۷).

ملت عشق:

«شمس از بالای اسب خم شد و پرسید: «پسر نادان موقرمز، چرا روی زمین خوابیده‌ای؟» به نظر میرسید هم تعجب کرده هم خوشش آمده.

جلو اسبش زانو زد و مثل گداها دو دستم را جلو گرفتم و التماسش کردم: «می‌خواهم با تو بیایم تویی قهرمان من اجازه بده من هم بیایم.»

«مگر تو میدانی من به کجا میروم؟»

لحظه ای گیج شدم. راستش به این موضوع اصلاً فکر نکرده بودم. «نه، اما چه فرقی میکند؟ می‌خواهم مریدت باشم تو را سرمشق خودم قرار میدهم...»

شمس طوری که انگار به فکر فرو رفته باشد چانه‌اش را خاراند. لحظه‌ای گمان کردم به من حق داده.

ناگهان پرسید: «شاگرد موقرمز، جنمش را داری که با من رفاقت کنی؟»

هیجان زده و خیلی سریع بلند شدم. «البته که دارم! جنم از جوهره‌ام است.»

«خیلی خوب. پس حالا که می‌خواهی مرید من باشی، اولین وظیفه‌ات این است به نزدیکترین میخانه برو، یک کوزه شراب بخر. بعد بیا وسط این میدان بایست و کوزه را لاجرعه سر بکش!»

دهانم از حیرت باز ماند... مانده بودم که چه کار بکنم. گفتم: «استغفر الله توبه اگر پدرم بشنود پاهایم را میشکند به خدا. خانواده‌ام مرا به خانقاه بابا زمان فرستادند تا مسلمان خوبی بشوم نه این که کافر و گمراه بشوم. بعدش این جماعت در باره ام چه فکری میکنند؟ در و همسایه چه میگویند؟»

... [شمس] افسار اسبش را کشید و گفت: «شاگرد موقرمز تو نمیتوانی مرید من بشوی به این که دیگران چه فکری

میکنند و چه نظری دارند خیلی اهمیت می‌دهی» (شافاک، ۱۳۹۴: ۱۵۰-۱۵۲).

روابط متنی و اقتباس

در روایت مناقب‌العارفین، ما با شمس تبریزی تاریخی و عارف متشرع روبرو هستیم که گفتگوی اوحدالدین کرمانی با او، ساختاری تعلیمی و آزمونی دارد. صحنه «نوشیدن نیبذ در بازار بغداد» در اینجا نمادی از آزمون شهامت در برابر قید ظاهر شرع و داوری خلق است. شمس، شاگرد را به مرز پارادوکسی می‌کشاند: کسی که هنوز در بند ظاهر دین است، به حقیقت باطن راه ندارد. این روایت لحن تمثیلی دارد و هدفش بیان معیار عرفانی برای «صحبت مردان» است؛ یعنی ترک خود، ترک آبرو، و رهایی از نظر خلق.

نمودهای صریح اقتباس و تغییر

لیف شافاک در «ملت عشق» این روایت را بازآفرینی می‌کند، اما آن را از بستر تصوف قرن هفتمی بیرون می‌کشد و در چهارچوب روایی نو، رمانتیک و روان‌شناختی مینشاند. شخصیت موقرمز، نه یک عارف در طلب فناء فی‌الله، بلکه انسانی امروزی و ساده‌دل است که از تهی‌درون بودن خود رنج میبرد و در پی «الگو» یا «مراد» می‌گردد. شمس در اینجا، نه فقط یک شیخ صاحب‌سِرّ، بلکه چهره‌ای از آگاهی بیدارشونده و جنون‌آمیز است که با چالشی وجودی شاگردش را آزمایش می‌کند. در سطح میان‌متنی، شافاک از الگوی ساختاری روایت کهن استفاده می‌کند:

مؤلفه	مناقب‌العارفین	ملت عشق
طالب	اوحدالدین کرمانی، شیخ نامدار	پسر موقرمز، ساده‌دل و مریدنا
مراد	شمس تبریزی، پیر طریقت	شمس، آموزگار شور و بی‌قیدی
آزمون	نوشیدن نیبذ در ملاً عام	نوشیدن شراب در میدان شهر
مانع	شرم از مردم و تقیدات شرعی	ترس از قضاوت اجتماعی و خانواده
نتیجه	طرز از صحبت مردان	رد شدن از مریدی شمس

به این ترتیب، ساختار روایت کهن حفظ می‌شود ولی مضمون از «آزمون سلوکی» به «آزمون خودشناسی» تغییر می‌یابد. متن شافاک چند شگرد بینامتنیتی به کار می‌برد:

- اقتباس و بازنویسی: بازآفرینی صحنه امتحان نیبذ با زبانی مدرن و رویکردی مردم‌پسند.
- جابه‌جایی گفتمانی: تبدیل گفت‌وگوی عارفانه به گفت‌وگویی دراماتیک بین مراد و مرید در فرم گفتار روزمره.
- دموکراتیزه کردن عرفان: در مناقب، عرفان امری مختص خواص است، اما در رمان، هر انسان معمولی میتواند از راه عشق به شهود برسد.
- تغییر محور ارزشها: در روایت کهن، اخلاق عرفانی مبتنی بر «فنا» است؛ در رمان، محور از تسلیم به عشق تا رهایی فردی و خودیابی کشیده می‌شود.

سفر از طریقت به روان‌شناسی

در منبع کلاسیک، شمس مظهر تجلی حق است و طرد شاگرد نشانه «عدم ظرفیت عرفانی» اوست. در روایت مدرن، ردّ شمس معنایی روان‌شناختی پیدا می‌کند: موقرمز هنوز به طرز بیمارگونه به تأیید اجتماعی نیاز دارد. در

نتیجه، آزمون «نوشیدن شراب» استعاره‌ای است از فاصله میان ترس از داوری بیرونی و شهامت زیست درونی. به بیان دقیق‌تر، الیف شافاک با میان‌متنی کردن روایت شمس و اوحدالدین، آن را از بستر عرفانی به قلمرو خودکاوی و رشد فردی میبرد. او عرفان را به زبان تجربه انسان مدرن بازنویسی میکند. در این خوانش بینامتنی، شافاک همان الگوی کلاسیک پیر و مرید را با مفاهیمی نو معنا میکند:

- در مناقب‌العارفین: «بیرون شدن از قید خلق» شرط ورود به ساحت حقیقت است.
- در ملت عشق: «بیرون شدن از قید قضاوت دیگران» راه رسیدن به خود اصیل است.
- به این ترتیب، بینامتنیت پلی است میان دو جهان: عرفان سنتی و روان‌شناسی مدرن، تا نشان دهد میراث شمس می‌تواند از فرم طریقت و عشق الهی به زبان فردیت و عشق زمینی ترجمه شود.

نخستین دیدار شمس و مولانا در قونیه

ملاقات تاریخی شمس تبریزی و مولانا جلال‌الدین رومی در شهر قونیه، به همراه گفتگوهای عمیق و تأثیرگذاری که میان این دو شخصیت برجسته رخ داد، از جمله رویدادهای مهمی است که در آثار ادبی و تاریخی نظیر «مناقب‌العارفین» و رمان معاصر «ملت عشق» به تفصیل مورد توجه قرار گرفته و بازتاب یافته است. این دیدار نه تنها نقطه عطفی در زندگی مولانا به شمار می‌رود، بلکه به عنوان یکی از محوریت‌ترین وقایع در شکل‌گیری اندیشه‌ها و آثار او شناخته می‌شود.

مناقب‌العارفین:

«همچنان از کبار اصحاب منقولست که روزی حضرت مولانا با جماعتی فضلا از مدرسه پنه‌فروشان بیرون آمده بود و از پیش خان شکرریزان میگذشت؛ حضرت مولانا شمس‌الدین برخاست و پیش آمده عنان مرکب مولانا را بگرفت که یا امام المسلمین! ابایزید بزرگتر بود یا محمد؟ مولانا فرمود که از هیبت آن سؤال گوئیا که هفت آسمان از همدگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من بجمجمه دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش برآمده؛ جواب داد که حضرت محمد رسول‌الله بزرگترین عالمیان بود، چه جای ابایزیدست؟ گفت پس چه معنیست که او با همه عظمت خود ما عرفناک حق معرفتک می‌فرماید و این ابایزید سبحانی ما اعظم شأنی و أنا سلطان السلاطین می‌گوید؛ فرمود که ابایزید را تشنگی از جرعه‌ای ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور بقدر روزن خانه او بود؛ اما حضرت مصطفی را علیه السلام استسقای عظیم بود و تشنگی در تشنگی و سینه مبارکش بشرح ألم نشرح لک صدْرکَ (۹۴/۱)، أرض الله واسعة (۴/۹۷) گشته بود؛ لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای قربت زیادتی بود و ازین دو دعوی دعوی مصطفی عظیم است» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۱۸-۶۱۹).

ملت عشق:

«وقتی از سر کوچه پیچیدیم و به کاروانسرای شکرچی نزدیک شدیم درویشی دیدم که نگاه‌های نافذش را به من دوخته بود و در حالی که جمعیت را کنار میزد، به طرفم می‌آمد...»

نگاهش از خنجر تیزتر بود. دستهایش را به دو طرف باز کرد و درست وسط کوچه ایستاد... درست در همان لحظه درویش چشمانش را به اسبم دوخت، نزدیکش آمد و در گوش حیوان چیزهایی زمزمه کرد اسب فوراً ایستاد و آرام گرفت؛ حس کردم خون به صورتم دویده، حتی حس کردم عصبانی شده‌ام و قلبم فشرده شده، با این حال بر نفسم حاکم شدم و از اسب به زیر آمدم. اما درویش پشتش را به ما کرده بود و داشت دور میشد.

به او رسیدم و نگهش داشتم: «آهای صبر کن می‌خواهم سؤال‌ت را بشنوم.» درویش یکدفعه ایستاد برگشت و برای اولین بار تبسمی بر لبش نشست: «به نظر تو کدام یک از این دو نفر والاتر است حضرت محمد یا بایزید بسطامی؟» با عصبانیت: گفتم این چه سؤالی است؟ پیغمبر خاتم رسول الله صلی الله علیه و سلم را با صوفی‌ای یک لقباً یکی میدانی؟»

جمعیتی کنجکاو دور و برمان را گرفته بودند اما درویش انگار به نظاره‌کنندگان اهمیتی نمیداد. بی‌آنکه لحن صحبتش را عوض کند، اضافه کرد: خوب فکر کن: مگر حضرت پیامبر این گونه نفرموده‌اند که ای پروردگار، که ای پروردگار، تو را ستایش میکنم چندان که شایسته است شناختم حال آن که بایزید بسطامی گفته است: خود را ستایش میکنم، مرتبه‌ام متعالی است، زیرا خدا را در خرجه‌ام دارم!...

گفتم: «منظورت را فهمیدم این دو کلام را باهم مقایسه میکنم و میکوشم اثبات کنم با آنکه حرف بسطامی به نظر پرمدعتر میرسد، اما حرف حضرت محمد از آن والاتر است.» درویش گفت: «سراپا گوشم.»

«عشق خدا به دریا میماند هر انسانی به قدر ذاتش از آن آب برمیدارد. این که هر کسی چقدر آب برمیدارد به گنجایش ظرفش بستگی دارد. یکی ظرفش خمره است، یکی دلو، یکی کوزه، دیگری پیاله...»

«ظرف بسطامی در مقایسه با حضرت رسول کوچک بود. او یک جرعه خورد و سیراب شد با همان یک جرعه شاد و سرمست شد... و اما حضرت پیغمبر بنده محبوب خداست و ظرفش به این آسانی پر نمیشود. از اینروست که خدا در قرآن میفرماید آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟ سینه‌اش که چنین گشوده شده یعنی ظرفش که بزرگ شده تشنگی سیری‌ناپذیر در درونش حاصل آمده. بیهوده نیست که میگوید چندان که شایسته است شناختم...» (شافاک، ۱۳۹۲: ۲۵۱-۲۵۶).

اقتباس روایی و مدرن‌سازی متن

رمان «ملت عشق» با زبانی داستانی و نو، گفتگوی پرسش‌برانگیز میان شمس و مولانا درباره نسبت پیامبر اسلام (ص) و بایزید بسطامی را که در «مناقب العارفین» آمده، بازآفرینی میکند. در روایت عارفی مانند افلاکی در مناقب العارفین، این پرسش حامل خطر قدسی است؛ گفت‌وگویی در ساحت شهود عرفانی، آمیخته با هیبت و خوف. مولانا واکنشی شدید نشان میدهد: «گوئیا هفت آسمان از هم جدا شد و بر زمین فرو ریخت؛» پرسشی که مرز انسان و امر الهی را به لرزه می‌اندازد. اما در ملت عشق، این صحنه به شکل روایی و دراماتیزه‌شده بازنموده میشود. راوی از منظر اول شخص (مولانا) سخن میگوید، فضای توصیفی (اسب، کوچه، جمعیت) آفریده میشود، و تنش به شکلی درونی و انسانی پرداخته میشود، یعنی اقتباس در اینجا نه صرف بازگویی، بلکه روان‌کاوانه و پدیدارشناسانه است. شافاک از نمادهای دیداری (اسب، زنگوله‌ها، چشمان درویش) برای القای تحول ذهنی استفاده میکند؛ به بیان نظریه‌لیندا هاچن، اقتباس در اینجا بازنوشتن خلاقانه برای انتقال معنا در بستر فرهنگی دیگر است (نک به: Hutcheon, 2006: 9). هدف نه ثبت حقیقت تاریخ، بلکه تبیین تجربه معنوی از منظر انسان مدرن است.

بینامتنیت عرفانی و تأویل مدرن

در سطح بینامتنیت، گفتگوی شمس و مولانا میان دو جهان - متن در گردش است: در مناقب العارفین، گفت‌وگو تمثیلی از مراتب عرفان است (تشنگی مصطفی در برابر سیراب شدن بایزید). در ملت عشق، همین گفت‌وگو به تمثیلی از «عشق به عنوان حقیقت مطلق» تبدیل میشود. شافاک معنای عرفانی قدیم را به فلسفه عشق جهانی بدل میکند. استعاره «دریا و ظرف» در نسخه رمان از صورت عارفانه به صورت اگزستانسیالیستی درمی‌آید: هر

فرد به قدر ظرفیت وجودی‌اش از عشق الهی می‌نوشد. «می‌پیمودیم و می‌خوردیم به رطل و به سبو و کفگیر و کاسه» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۴۷/۲). در حالی که افلاکی در منابع صوفیه بر سلسله‌مراتب قرب و ولایت تأکید دارد (مراتب اولیا)، شافاک باز رویکردی دموکراتیک‌تر و انسانیت‌ر به عشق دارد: همه انسانها در مسیر عشقند، فارغ از جایگاه قدسی یا طبقاتی.

اینجا بینامتنیت نه صرف اشاره به منبع، بلکه نوعی جابجایی گفتمان است: از گفتمان صوفیانه سنتی به گفتمان روانشناسانه و عرفان مدرن. مؤلف مدرن، صوفی کلاسیک را از محدوده تاریخ بیرون کشیده و در افق فهم معاصر قرار می‌دهد.

تحول نقش مؤلف و روایتگری

نقش راوی نیز در این اقتباس دگرگون می‌شود. در مناقب العارفین، روایت توسط مناقب‌نویس در مقام ناقل کرامت است؛ لحن گزارشی و ارجاعی دارد. در ملت عشق، راوی در نقش مولانا (اول شخص) سخن می‌گوید، تجربه را زیسته و شخصی می‌کند. این تغییر زاویه دید، نقطه آغاز روان‌نمایی عرفان در ادبیات معاصر است: «مولانای تاریخی» به «مولانای درونی» بدل می‌شود. این جابه‌جایی در سطح سبکی (از نثر صوفیانه به نثر روایی استعاری)، و در سطح ایدئولوژیک (از وحی و ولایت به آگاهی و تجربه عشق) قابل مشاهده است. شافاک در واقع، از روایت تاریخی به «اسطوره مدرن» گذر می‌کند، همان‌گونه که از دید ژولیا کریستوا، بینامتنیت ابزار بازتولید معنا در گفتمان تازه است، نه صرف اشاره یا تلمیح (نک به: Kristeva, 1981: 106).

درخواست شمس از مولانا برای نبیذ

در میان رویدادهایی که در «مناقب العارفین» و «ملت عشق» بازتاب یافته‌اند، درخواست شمس از مولانا برای آوردن نبیذ و شراب، به عنوان یکی از لحظات قابل توجه و تأثیرگذار در روایت روابط این دو شخصیت برجسته، مورد توجه قرار گرفته است. این واقعه، نه تنها به عنوان یک اتفاق تاریخی، بلکه به عنوان نمادی از تعامل عمیق و معنوی میان شمس و مولانا، در متون یادشده به تفصیل مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

مناقب العارفین:

«همچنان حضرت سلطان العارفین چلبی عارف قدس الله سره العزیز از حضرت ولد عظم الله ذکره روایت کرد که روزی مولانا شمس الدین بطریق امتحان و ناز عظیم از حضرت والد شاهدی التماس کرد؛ پذیرم حرم خود کراختون را که در جمال و کمال جمیله زمان و ساره ثانی بود و در عفت و عصمت مریم عهد خود، دست بگرفته در میان آورد؛ فرمود که او خواهر جان منست نمی‌باید؛ بلکه ناز نازنین شاهد پسری می‌خواهم که بمن خدمتی کند؛ فی الحال فرزند خود سلطان ولد را که یوسف یوسفان بود پیش آورد و گفت: امیدست که بخدمت و کفش-گردانی شما لایق باشد؛ فرمود که او فرزند دل‌بند منست؛ حالیا قدری اگر صهبا دست دادی اوقات بجای آب استعمال می‌کردم که مرا از آن ناگزیرست؛ همانا که حضرت پذیرم بنفسه بیرون آمده دیدم که سبویی از محله جهودان پر کرده و بیاورد و در نظر او بنهاد؛ دیدم که مولانا شمس‌الدین فریادی برآورد و جامها را بر خود چاک زده سر در قدم پدرم نهاد و از آن قوت و مطاوعت امر پیر حیرت نمود؛ فرمود که بحق اول بی‌اول و آخر بی‌آخر که از مبدأ عالم تا انقراض جهان مثل تو سلطانی دلداری محمدخو در جهان وجود نه آمد و نخواهد آمدن و هماندم سر نهاده مرید شد، فرمود که من غایت حلم مولانا را امتحان می‌کردم و آن توسع باطن از آنها نیست که در حیز خیر گنجد».

ملت عشق:

«صدایم گرفته بود. «راستش، حالم خیلی خوب نیست. خیلی تشنه‌ام شده اما در این خانه چیزی نیست که تشنگی‌ام را فرو بنشانند...» گفتم: «کوزه را به جای آن که در مطبخ پر کنی، در میخانه پر کن.» عالم بزرگ با تردید پرسید: «یعنی چه؟ می‌خواهی برایت شراب بخرم؟» «همین طور است. اما فقط برای من نه اگر بروی و برای هر دو مان شراب بخری، خیلی مقبول می‌شود دو کوزه کافی است؛ یکی برای تو یکی برای من. اما یک خواهش هم دارم به میخانه که رفتی با عجله کوزه‌ها را برندار کمی آن جا سرت را گرم کن با آدم‌ها صحبت کن. من این جا منتظرت می‌مانم. لازم نیست عجله کنی.»

... مولانا، پس از لحظه‌ای تردید، بلند شد سرش را به این معنا که «خیلی خوب، باشد» تکان داد و گفت: «تا این سن رسیده‌ام نه به میخانه رفته‌ام، نه قطره‌ای شراب در دهان گذاشته‌ام. به نظرم نوشیدن شراب صحیح نیست اما به تو کاملاً اعتماد دارم چون باور دارم که بیهوده چنین چیزی از من نمی‌خواهی لابد حقیقتی هست که می‌خواهی ببینمش. به خاطر گل روی تو ای دوست، به جایی که گفتم می‌روم. آن شراب را می‌گیرم و می‌آورم حتی اگر این کار بر نفسم سنگینی کند، حتی اگر برای پاهایم دشوار باشد و حتی اگر بر اعتبارم لکه بیندازد.» بعد خداحافظی کرد و رفت «(شافاک، ۳۸۰-۳۸۲)».

اقتباس ساختاری و موضوعی

رمان «ملت عشق» به‌طور آشکار بخشی از ماجرای درخواست شمس از مولانا برای آوردن شراب را از حکایتی تاریخی و روایت‌شده در «مناقب العارفین» اقتباس کرده است. این اقتباس، فراتر از بازگویی صرف، در متن روایی رمان وارد لایه‌های عمیق روان‌شناختی و بینافردی می‌شود که در متن اولیه به شکل استعاره و با زبانی کلاسیک بیان شده است.

در «ملت عشق»، زبان و موقعیتها مدرن‌تر و ملموس‌تر است، و به توصیف چالش‌های درونی شخصیتها و تضادهای روحی و عاطفی توجه بیشتری دارد. «مناقب العارفین» با زبان کلاسیک و با محوریت نقل تاریخی و آیینی حکایت را ارائه می‌دهد که در آن عنصر امتحان و تصوف در قالبی پیچیده‌تر بیان شده است.

اقتباس «ملت عشق» از «مناقب العارفین» نه صرفاً روایی بلکه بازنمایی اختلاف فرهنگی - عصرشناسانه است که می‌کوشد معنای کهن را در ضمیر معاصر بازتعریف کند؛ به عنوان مثال شراب، که در متن کلاسیک اهمیت و تقدس دارد، در رمان به شکل نمادی از جسارت و عبور از موانع عرفی و ذهنی دیده می‌شود و دیالوگ میان شخصیتها در رمان احساسات انسانی، نگرانی‌های اجتماعی و فردی را برجسته می‌سازد که در متن اصلی کمتر برجسته است.

بینامتنیت

بینامتنیت در اینجا نقش واسطه‌ای دارد که رابطه‌ای دیالوژیک میان دو متن برقرار می‌کند؛ یعنی روایت نوین در رمان به شکلی زنده با متن کهن گفت‌وگو می‌کند و آن را بازخوانی و بازتولید می‌کند. از طریق بازآفرینی دیالوگ میان مولانا و شمس، مفاهیم سنتی مانند تصوف، شراب، و رمزهای معنوی به زبان جدید منتقل می‌شود که خواننده معاصر را به تأمل وادار می‌کند. در «ملت عشق»، استفاده از زبان عامیانه و روان، افزون بر سادگی ظاهری، بار عاطفی و شخصی دارد؛ صدا گرفتن، تشنگی برای چیزی فراتر از آب (نمادی برای طلب معنوی یا هیجان) به صورت

ملموس بیان شده است. «مناقب العارفين» با زبان پر از مکنونات و جملات طولانی، بار فلسفی و عرفانی را حفظ میکند و شراب را به عنوان معیاری برای آزمون و وسیله‌ای درونی برای این رشد معنوی به کار میبرد. در واقع رمان «ملت عشق» با بهره‌گیری از ارجاعات مستقیم و غیرمستقیم به متون عرفانی کلاسیکی مانند «مناقب العارفين»، ارتباط متن جدید را با متن مقدس و سنت عرفانی مستحکم میکند و مصادیق معنایی بیشتر و لایه‌های فرهنگی را برای خواننده ایجاد مینماید و با به‌کارگیری زبان ساده‌تر و روایت در قالبی داستانی، امکان ورود مخاطبان جدید را به جهان پیچیده عرفان ایرانی فراهم می‌آورد. این بینامتنیت باعث تشکیل دیالوگی زنده میان زمان‌ها و نسل‌ها شده است که در آن متن کلاسیک «مناقب العارفين» همچون منبع اقتباس و رمان «ملت عشق» همچون بازتاب مدرن و انسانی آن عمل میکنند.

مؤلفه	مناقب العارفين	ملت عشق
منبع اثر	«مناقب العارفين» روایت تاریخی و نقل آیینی با زبان کلاسیک	رمان «ملت عشق» با زبان مدرن و ملموس و روایت داستانی
روایت اصلی	حکایت شراب و درخواست شمس از مولانا به صورت استعاری و کلاسیک	بازخوانی روان‌شناختی و بینافردی همین حکایت با محوریت تضادهای درونی
زبان و سبک	زبان کلاسیک، جملات طولانی، فلسفی و عرفانی	زبان ساده‌تر، عامیانه، بار عاطفی و شخصی بیشتر
لایه‌های معنایی	تأکید بر عنصر تصوف، آزمون معنوی و نقل تاریخی	نماد شراب به عنوان جسارت و عبور از موانع عرفی و ذهنی، و بازتعریف معنای کهن در دنیای معاصر
کارکرد بینامتنیت	منبع تاریخی و مذهبی، حفظ بار فلسفی و عرفانی با زبان پیچیده	متنی مرجع که جهت‌دهی معنا برای روایت جدید دارد؛ گفت‌وگو و بازتولید متن کهن در زبان جدید
تأکید مفهومی	شراب معیار آزمون معنوی و وسیله رشد درونی	شراب نمادی از طلب معنوی، هیجان، و جسارت در مواجهه با موانع اجتماعی و فرهنگی
جذابیت مخاطب	مخاطب کلاسیک و تخصصی عرفان و فلسفه	مخاطب معاصر و عام با روایت داستانی و زبان قابل فهم
گفتگوی متون	انتقال مفاهیم سنتی با زبان فلسفی و معنوی	بازآفرینی دیالوگ مولانا و شمس به زبان روز و بیان احساسات انسانی و نگرانی‌های اجتماعی

آموزش سماع به مولانا

آموزش سماع به مولانا از دیگر اتفاقاتی است که در دو اثر «مناقب العارفين» و «ملت عشق» بازتاب یافته است. متن ارائه‌شده از رمان «ملت عشق» با استفاده از تصویری شاعرانه و ادبی، شروع سماع مولانا را به شکلی زنده و احساسی بازنمایی میکند، در حالی که متن «مناقب العارفين» مستند تاریخی/روایی است که یک روایت سنتی و گزارش‌شده از سماع مولانا ارائه میدهد.

مناقب العارفين:

«همچنان از ائمه اصحاب منقولست که روزی حضرت سلطان ولد حکایت فرمود که پدرم در جوانی عظیم زاهد بود و بغایت بارع و اوصلا بسماع نیامده بود؛ حضرت کرای بزرگ که جده من بود مادری، پدرم را بسماع ترغیب

داد؛ همچنان در ابتدای سماع پدوم دست‌افشانی می‌کرد؛ چون حضرت مولانا شمس‌الدین تبریزی رسید او را چرخ‌زدن نمود» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۸۰-۶۸۱).

ملت عشق:

«شمس خم شد، مثنی خاک برداشت، از میان انگشتانش کم‌کم به زمین ریخت. بعد دوباره خم شد و تکه‌ای چوب برداشت. با تکه‌چوب دایره‌ای بزرگ دور درخت بلوط کشید. بعد دست‌هایش را رو به آسمان بلند کرد انگار منتظر بود دستی نامرئی به حرکت درآوردش. سپس شروع کرد به چرخیدن درون دایره؛ در حال چرخ‌زدن اسماء حسنی را می‌شمرد. ابتدا آرام و آهسته با رقت و دقت، بعد از خودبیخود، انگار هماهنگ با آهنگی تند شونده، با قدرتی مافوق انسانی، چرخید و چرخید و چرخید. تمام کائنات و هم ستارگان و همین‌طور ماه با او به سماع پرداختند. موقع تماشای این رقص فوق‌العاده نتوانستم بر اشک چشمم حاکم شوم. رهایش کردم تا طلسم این لحظ وجد هم روحم را دربربگیرد هم تنم را» (شافاک، ۱۳۹۴: ۳۳۵).

بازآفرینی تصویر و فضای سماع

متن اول، بخشی از «مناقب العارفين» است که به‌عنوان یک منبع تاریخی-تصوفی، توضیح مستندتر و دینی درباره آغاز سماع ارائه میکند که در آن زهد و ورع متشرعانه مولانا در ابتدا در نقطه مقابل آن ایستاده است و برای دست زدن به آن باید از این سد گذشت؛ اما این گذشتن بدان آسانی هم نیست. این متن با زبان خطابی و نقل قولی، وقایع سماع مولانا را در زمینه فرهنگ عرفانی و منظومه فکری صوفیان ابتدایی نشان میدهد.

متن «ملت عشق» سعی دارد با زبانی زنده، حرکات شمس و آغاز سماع را با تصویرسازی‌هایی (مانند کشیدن دایره بزرگ، شمارش اسماء حسنی، چرخیدن با آهنگ تند شونده) بازسازی کند که فضای معنوی و حال وجد را منتقل میکند. این بازآفرینی نسبت به متن «مناقب العارفين» که گزارشی کوتاه‌تر و رسمی‌تر است، بیشتر بر جنبه‌های احساسی و حسی تأکید دارد و برای مخاطب امروز ملموس‌تر است. رمان با افزودن جزئیاتی مانند «به‌تدریج خاک ریختن»، «دست‌های رو به آسمان بلندشده»، «همراهی تمام کائنات و ستارگان» ضمن حفظ اصل روایت، به آن ابعاد مافوق طبیعی و متافیزیکی میدهد که در متن سنتی کمتر به آن پرداخته شده است. این کار نمونه‌ای از فرایند اقتباس است که عنصرهای بازممتنی را گسترش و عمق می‌دهد. از طرفی راوی رمان «ملت عشق» علاوه بر روایت سماع، واکنش خود را نیز می‌گنجاند («نتوانستم بر اشک چشمم حاکم شوم») که به شکل ملموس بر شور و وجد معنوی تأکید دارد. این وجه شخصی‌سازی تجربه سماع، در متن «مناقب العارفين» غایب است و نشان‌دهنده تغییر منظر از گزارش ساده حکایتی به بازنمایی تجربی و ذهنی است.

بینامتنیت

رمان «ملت عشق» به‌عنوان متن جدید، از متن کهن به‌عنوان منبع بهره می‌گیرد که نمونه‌ای از بینامتنیت ارجاعی است. در این نوع، درست مانند نقل قول، بخشی از پیش‌متن عیناً در متن حاضر نمی‌شود، بلکه گاهی این هم‌حضور با اشاره به نام اثر و یا شخصیت‌های آن صورت می‌گیرد (الهدادی دست‌جردی و جعفری، ۱۴۰۰: ۱۴۷).

رمان با بهره‌گیری از متن «مناقب العارفين» سماع را نه‌تنها به‌عنوان عملی دینی، بلکه فرایندی عرفانی و روحانی معرفی میکند که تجربه‌ای وجودی را در پی دارد. این تبدیل عملکرد متون کلاسیک به ابزاری برای بازآفرینی معاصر فرهنگی و ادبی است که متن جدید با زبان و لحن نوین، ساختار جدیدی به آن می‌بخشد. حضور «مولانا

شمس الدین تبریزی» و روایت چرخیدن مولانا از متن «مناقب العارفین» مستقیماً وارد روایت رمان شده است، که به عنوان متن مادری به متن اقتباسی هویت و اصالت می‌دهد.

مؤلفه	مناقب العارفین	ملت عشق
نوع متن	منبع تاریخی-تصوفی با رویکرد مستند و دینی	رمان با زبان زنده، هنری و احساسی
زبان و سبک	زبان خطابی و نقل قولی، رسمی و گزارشی	زبان روایت‌گونه، حسی، با افزودن جزئیات ملموس و ابعاد متفاوتی
تأکید فضای سماع	تأکید بر زمینه عرفانی و منظومه فکری صوفیان ابتدایی	تأکید بر حال وجد، شور معنوی، همراهی کائنات و ابعاد مافوق طبیعی
عناصر احساسی	کم‌رنگ و غیرشخصی	حضور روایتگر و بازتاب واکنش‌های عاطفی او در فضا
باز تعریف سماع	سماع به عنوان تجربه دینی عرفانی و رسمی	سماع به عنوان تجربه وجودی، ذهنی و احساسی
بینامتنیت	پایه و ریشه متن رمان، به صورت مرجع و منبع رسمی	ارجاع ضمنی، اشاره و اقتباس مستقیم شخصیت‌ها و رویدادهای متن کهن

قتل شمس تبریزی

ماجرای قتل محتمل شمس تبریزی، یکی از رویدادهای تأثیرگذار و قابل توجه در تاریخ عرفان اسلامی، در این دو اثر، یعنی «مناقب العارفین» و «ملت عشق»، بازتاب وسیعی یافته است. این واقعه، که در آن شمس، به طرز رموزی به قتل می‌رسد، نه تنها در متون تاریخی و عرفانی، بلکه در آثار ادبی و هنری نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفته است.

مناقب العارفین:

«همچنان اصح روایت از حضرت سلطان ولد چنانست که پیوسته حضرت مولانا شمس‌الدین در اوایل حال از حضرت ملک ذ‌الجلال بانواع تضرع و ابتهال التماس می نمود که از مستوران حجاب غیرت خود یکی را بمن بنمای؛ الهام آمد که چون بخدا الحاح می کنی و شغفی داری، اکنون شکرانه چه می دهی؟ گفت: سر؛ عاقبه الحال چون وصال آن جمال دست داد و از آن صحبت محظوظ شد و ملحوظ نظر عنایت گشت، مگر شبی در بندگی مولانا نشسته بود در خلوت؛ شخصی از بیرون آهسته اشارت کرد تا بیرون آید، فی الحال برخاست و حضرت مولانا گفت: بکشتنم می خواهند، بعد از توقف بسیار پدرم فرمود: أَلَا لَهُ الخلق و الأمر مصلحت است، و گویند هفت کس ناکس حسود عنود دست یکدگر کرده بودند و ملحدوار در کمین ایستاده چون فرصت یافتند، کاردی راندند و همچنان حضرت مولانا شمس‌الدین چنان نعره بزد که آن جماعت بیهوش گشتند و چون بخود آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند و از آن روز تا غایت نشانی و اثری از آن سلطان معنی صورت نیست» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۸۴-۶۸۵).

ملت عشق:

«شمشیرم را کشیدم و با تمام قوت حمله کردم. درویش ضربه‌ام را چنان سریع و مطمئن رد کرد که از تعجب خشکم زد. بار دیگر حمله کردم، اما همان صحنه تکرار شد. یکدفعه از توی تاریکی سر و صدایی بلند شد. پیش از آن که بفهمم چه خبر شده شش مردی که پای دیوار قايم شده بودند، چماق‌به‌دست حمله کردند. معلوم نبود کی

به کی است، همه توی سر و کله هم می‌زدند. همین جور چماق بود که بالا می‌رفت و پایین می‌آمد و توی سر این و آن می‌خورد. نفهمیدم کی دارد کی را می‌زند. کنار ایستادم. هیچ وقت در جنایتی که قرار بود مرتکب بشوم، حالت تماشاچی پیدا نکرده بودم. از دست جوانها آنقدر عصبانی بودم که کم مانده بود شمس را ول کنم و به آنها حمله کنم. اما کمی بعد یکی از جوانها شروع کرد به دادزدن: «کمک! کله شغال به دادمان برس! همه‌مان را میکشد!» همان موقع تصمیمی گرفتم؛ با خودم گفتم اول درویش را میکشم، بعد به حساب جوانها میرسم. پریدم جلو. جوانها با دیدن من دل و جرئت پیدا کردند و دوباره حمله را شروع کردند. شش نفری باهم شمس را گرفتیم و زمینش زدیم خنجر را درآوردیم و یکضرب توی قلبش فرو کردیم. از دهانش تنها یک فریاد درآمد، تیز و وحشی. شاید هم همه جای شهر شنیده شد فریادش. لبهایش آخرین دم را فروداد و دیگر تکان نخورد» (شافاک، ۱۳۹۴: ۵۱۴-۵۱۵).

روابط متنی و اقتباس

در «ملت عشق»، روایت قتل شمس تبریزی با زبانی امروزی و رویدادمحور بیان شده است. نویسنده جزئیات صحنه، احساسات راوی، واکنش‌ها و حتی خشونت جمعی را به تصویر میکشد. این سبک با روایت «مناقب العارفین» تفاوت دارد که به طور خلاصه، حادثه را در قالب زبانی عرفانی و اشارات نمادین بیان میکند: اتفاق شبانه، دعوت شمس به بیرون، هشدار مولانا، حمله گروهی و نعره شمس، که از قدرت و تأثیر معنوی او سخن میگوید. به‌ویژه، عنصر «ناپدیدشدن شمس پس از قتل» و اثر شگفت‌آور فریاد او که در روایت مناقب باعث بی‌هوشی مهاجمان شد، در رمان با توصیف فریاد شمس پس از ضربت خنجر بازآفرینی شده است، اما با رویکردی رئالیستی و نه عرفانی. هم‌چنین، حضور شش یا هفت مرد مهاجم (در متن کهن: «هفت کس ناکس حسود عنود») و نقش تماشاگرانه راوی در صحنه جنایت، در هر دو متن منعکس میگردد.

دگرگونی معنایی و سبک روایی

در رمان «ملت عشق»، توجه نویسنده بیشتر به انگیزه‌های روانی و درونی شخصیت‌هاست؛ برای مثال، عصبیت راوی، تصمیم بر قتل شمس و تأثیر صحنه روی جوانان. در مقابل، متن مناقب تمرکز عرفانی دارد و واقعه را نوعی تحقق الهام میداند؛ ناپدیدشدن شمس، نعره‌ای که جماعت را بی‌هوش میکند و نبود هیچ نشانه‌ای از بدن او به‌عنوان رمز و راز معنادار روایت میگردد. در واقع، رمان «ملت عشق» با استفاده از بینامتنیت، روایت شمس را از مناقب العارفین گرفته و با عناصر داستانی و سبک مدرن بازنویسی کرده است. این فرایند سبب میشود که واقعه، هم در معنای عرفانی سنتی و هم در قالب داستانی جدید خوانده شود؛ دو روایت، هر یک به گونه‌ای متفاوت به مرگ شمس و تأثیر آن بر اطرافیان میپردازند.

نمودهای صریح اقتباس و تغییر

نمود صریح اقتباس و تغییر به‌خوبی در متن رمان «ملت عشق» و در روند اقتباس قابل‌مشاهده است. این نمودها شامل تغییر در قالب، محتوا، زمینه، یا بافت اثر اصلی است که باعث خلق یک اثر نو و مستقل میشود، هرچند با منبع اصلی مرتبط باشد. به عبارت دیگر، در اینجا اقتباس نه فقط انتقال بلکه تغییرات قابل‌توجه و بازآفرینی اثر است که به ارزش و هویت جدیدی منجر میشود. این نمودها و تغییرات عبارتند از:

- استفاده از عناصر کلیدی روایت کهن: «حمله جمعی»، «ضربت خنجر»، «نعره شمس»، «ناپدیدشدن نشانه جسد».

- تغییر لحن از عرفانی - نمادین به واقع‌گرایانه - روایی؛ تبدیل «الهام الهی» به «تصمیم فردی و جمعی».
- حضور تماشاگرانهٔ راوی در صحنه، همسو با حالتی که در مناقب العارفین آمده است: «در جنایتی که قرار بود مرتکب شوم، حالت تماشاچی پیدا نکرده بودم».

مؤلفه	مناقب العارفین	ملت عشق
زبان و سبک	به صورت خلاصه، با قالب زبانی عرفانی و اشارات نمادین؛ شامل اتفاق شبانه، دعوت شمس، هشدار مولانا، نعرهٔ شمس	با زبانی امروزی و رویدادمحور بیان شده؛ تصویر دقیق از صحنه، احساسات و واکنش‌ها
عناصر کلیدی روایت	تمرکز بر عرفان، ناپدیدشدن شمس، نعره‌ای که جماعت را بی‌هوش می‌کند، نبود نشانه از جسد	تاکید بر جزئیات روانی و عصبیت راوی، تصمیم بر قتل و تأثیر بر شاهدان
نحوه نمایش صحنه	حملهٔ گروهی و نعرهٔ شمس که قدرت معنوی او را نشان می‌دهد	وصف خشونت جمعی و واکنش‌ها با زبانی امروزی
تغییر معنایی و مفهومی	واقعه به عنوان تحقق الهام و قدرت عرفانی دیده می‌شود	تاکید بر انگیزه‌های روانی، درونی شخصیتها، تصمیم فردی و جمعی
نقش راوی	نقش روایت‌گر با نگاه عرفانی	نقش فعال و تماشاگرانه در صحنه جنایت
بینامتنیت	منبع اصلی و مرجع	اقتباس همراه با تغییرات عمده در قالب، محتوا و سبک؛ استفاده از عناصر کلیدی منبع؛ بازآفرینی صحنه قتل با رویکردی رئالیستی و نه عرفانی؛ سبک مدرن و داستان‌محور

به چاه انداختن پیکر شمس

یکی دیگر از رویدادهایی که در آثاری همچون «مناقب العارفین» و «ملت عشق» به تفصیل مورد توجه قرار گرفته و بازتاب یافته است، واقعهٔ به چاه انداختن پیکر شمس تبریزی است. این اتفاق، با توجه به اهمیت و تأثیر عمیق آن بر جریانات فرهنگی و عرفانی آن دوران، به عنوان یکی از نقاط عطف در روایت زندگی و میراث معنوی شمس تبریزی قلمداد می‌شود.

مناقب العارفین:

«همچنان بعضی اصحاب متفقند که چون مولانا شمس از آن جماعت که زخم خورد ناپیدا شد، بعضی روایت کردند که در جنب مولانای بزرگ عظم الله ذکرها مدفونست و همچنان حضرت شیخ ما سلطان العارفین چلبی عارف از حضرت والده خود فاطمه خاتون رضی الله عنهما روایت کرد که چون حضرت مولانا شمس‌الدین بدرجه سعادت شهادت مشرف گشته، آن دونان مُغفل او را در چاهی انداخته بودند؛ حضرت سلطان ولد شبی مولانا شمس‌الدین را در خواب دید که من فلان جای خفته‌ام؛ نیمشب یاران محرم را جمع کرده وجود مبارک او را بیرون کردند و بگل‌اب و مشک و عبیر ممسک و معطر گردانیدند و در مدرسهٔ مولانا در پهلوی بانی مدرسه امیر بدرالدین گهرتاش دفن کردند و این سربست که هر کسی را برین وقوفی نیست رضوان الله علیهم اجمعین» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۰۰-۷۰۱).

ملت عشق:

«همگی با هم جسدش را بلند کردیم. از تعجب دهانمان باز ماند، خیلی سبک بود! مثل شاخه‌ای خشکیده، مثل میوه‌ای که آتش گرفته شده. بعد توی چاه انداختیمش. یک قدم عقب رفتیم و منتظر ماندیم صدای در آب

افتادنش را بشنویم. اما صدایی نیامد. یکی از جوانها گفت: «چی شد؟ نکنند این یارو توی آب نیفتاده؟» یکی دیگر گفت: «مگر همچو چیزی میشود؟ چطور ممکن است توی آب نیفتاده باشد؟» نگاه‌هایمان را از همدیگر زد دیدیم همه اعصابشان به هم ریخته بود. یکی حدسی زد و گفت: «شاید روی دیواره چاه گیره‌ای چیزی بوده و جسد به آن گیر کرده» (شافاک، ۱۳۹۴: ۵۱۵).

بینامتنیت

در این دو متن، موضوع مرکزی مشترک «به چاه انداختن پیکر شمس» است که به‌وضوح یک لایه بینامتنی وجود دارد. در متن مناقب العارفین، روایت حول یک سخن تاریخی/ مذهبی درباره شهادت شمس‌الدین می‌چرخد، با لحنی صوری و اقتباسی که به منابع مذهبی و سنتی ارجاع می‌دهد و با زبانی رسمی، مقدس و دستوری نگارش شده است. استفاده از عبارات دینی، تعبیر تمجیدی و نقل قول‌های راویان، متن را به یک روایت مذهبی متصل میکند که هدف آن حفظ و گسترش خاطره عرفانی مولانا و شمس است. این متن بیشتر بر اعتبار سندی و دینی تأکید دارد و مخاطبش کسانی هستند که به روایت‌های سنتی و مذهبی رجوع میکنند.

متن رمان ملت عشق اما بازآفرینی موضوع مشابه در قالب داستانی معاصر است که حس و حال انسانی، اضطراب و عدم قطعیت را به تصویر میکشد. زبان محاوره‌ای، واکنش‌های هیجانی و شکاکانه شخصیتها با خلق فضایی ملموس و احساسی، روایت را از تصور متنی تاریخی به تجربه زنده و انسانی گره میزند. بینامتنیت در اینجا شامل (الف) نقل و ارجاع به روایت سنتی، (ب) بازخوانی موضوع در قالب یک روایت داستانی جدید است که علیرغم اقتباس از منبع اصلی، برداشتها و جزئیات تازه و البته متفاوتی را به متن افزوده است.

اقتباس آزاد و تغییر

رمان ملت عشق اقتباسی آزاد و ادبی از روایت مناقب العارفین انجام داده است، جایی که مضمون «به چاه انداختن پیکر شمس» حفظ شده اما تصویرسازی و نوع روایت با توجه به قالب رمان و نیاز ایجاد درام متفاوت شده است. متن رمان با اضافه کردن عنصر تعلیق (چگونگی نیفتادن جسد در چاه)، شک و تردید، و جزئیات دیالوگی، بر جذابیت و کشش روایت افزوده است؛ اتفاقی که در مناقب العارفین به شکل قطعی و مطمئن نقل شده است. این اقتباس همزمان وفاداری به مضمون و تغییر در شیوه روایت را نشان میدهد؛ یعنی اقتباس به مثابه بازآفرینی متن اصلی در قالبی نو و با نگاهی متفاوت به هدف جلب توجه خواننده معاصر.

مؤلفه	مناقب العارفین	ملت عشق
زبان و سبک	روایت تاریخی- مذهبی با زبان و لحن صوری، رسمی و دستوری	زبان محاوره‌ای، هیجانی، شکاکانه، ملموس و احساسی
هدف متن	حفظ و گسترش خاطره عرفانی مولانا و شمس	خلق یک روایت زنده، انسانی و جلب توجه مخاطب معاصر
نوع تأکید	اعتبار سندی و دینی	تعلیق، شک و تردید، جزئیات دیالوگی و جذابیت در روایت
نوع اقتباس	منبع اصلی با هدف انتقال قطعی حادثه	اقتباس آزاد با تغییر در روایت برای ایجاد درام
مخاطبان هدف	علاقه‌مندان روایت‌های سنتی و مذهبی	خوانندگان معاصر دنبال داستان‌های دراماتیک و انسانی

صله دادن مولانا برای خبر از شمس

صله دادن مولانا برای خبر از شمس بعد از مرگ او از دیگر روایت‌های نمادین و عمیقی است که در «مناقب العارفین» و رمان معاصر «ملت عشق» بازتاب یافته و مورد توجه قرار گرفته است. این روایت، نه تنها نمادی از عشق و اشتیاق بی‌پایان مولانا به شمس است، بلکه بیانگر جستجوی معنوی و درونی انسان در مسیر رسیدن به حقیقت و معرفت الهی نیز به شمار می‌رود.

مناقب العارفین:

«همچنان حضرت مولانا را بخدمت او چندانی محبت و تعلق جانی بود که بعد از غیبت ایشان هر که بدروغ خبر دادی و گفتمی که مولانا شمس‌الدین را فلان جا دیدم، در حال دستار و فرجی مبارک خود را بمبشتر ایثار کردی و شکرانها دادی و شکرها کردی و شگفتی؛ روزی مگر شخصی خبر داد که مولانا شمس را در دمشق دیدم، چندانی بشاشت نمود که توان گفت؟ و هر چه از دستار و فرجی و کفش و موزه پوشیده بود، بوی بخشید؛ عزیزی از یاران گفته باشد که او دروغ خبر داد. هرگز ندیده است؛ حضرت مولانا فرمود که برای خبر دروغ او دستار و فرجی دادم، چه اگر خبرش راست بودی بجای جامه جان می‌دادم و خود را فدای او می‌کردم» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۴۷).

ملت عشق:

«دیروز بازرگانی موقرمز که از سر و رویش تزویر و تقلب میباید، به در خانه‌مان آمد. گفت که از بغداد آمده است. گفت: «شنیده‌ام شمس ناپدید شده. من از قدیم او را میشناختم. دست راستش بودم، نزدیکترین کس به او بودم.» بعد طوری که انگار دارد رازی را فاش میکند، خم شد و در گوش پدرم گفت شمس سلامت است و فعلاً در هندوستان پنهان شده، و ادعا کرد منتظر زمان مناسب است تا دوباره به میان مردم در آید.

خیلی واضح و آشکار بود که مرد جوان دروغ میگوید. اما در کمال تعجب پدرم برگشت و گفت: «در مقابل این خبر خوب که آورده‌ای هر چه بخواهی به تو میدهم.» بازرگان هم در کمال پختگی گفت که زمانی دلش میخواست درویش شود اما حالا که زندگی او را به سمتی دیگر سوق داده، خیلی خوشحال میشود صاحب‌ردای عالم مشهوری همچون مولانا شود. و پدرم به محض شنیدن این حرف ردای مخملی زربفتش را در آورد و به آن مرد داد» (شافاک، ۱۳۹۴: ۵۲۲).

روابط متنی و اقتباس

بخش مورد بحث در رمان، به روشنی از رویدادی مشهور در مناقب‌العارفین اقتباس شده است. در متن افلاکی، مولانا به هر که حتی دروغین خبر حضور شمس را میداد، از شادی جامه و دستار خود میبخشید. این رخداد، نشانه‌ی اوج دلدادگی مولانا به شمس و وضعیت روانی و عرفانی او پس از غیبت مرادش است.

شافاک همان واقعه را در ملت عشق بازآفرینی میکند، اما اقتباس او از نوع روایی - رمانتیک است: موقعیت، شخصیت و کنش اصلی حفظ میشود (خبر دروغین از محل شمس و واکنش مولانا به آن)، ولی عناصر پیرامونی دچار تغییر میشوند. در رمان، راوی از قول فرزند مولانا شخصیتی ساختگی به نام «بازرگان موقرمز» را وارد روایت میکند تا همان مضمون «خبر دروغ و صلۀ راستین» را در قالبی داستانی بازآفرینی کند.

سطح بینامتنیت (رابطه متون در بافت معنایی)

از منظر بینامتنیت، این بخش در گفت‌وگویی ضمنی با منبع اصلی قرار دارد. در مناقب‌العارفین روایت، در دستگاه بلاغت صوفیانه و برای اثبات عشق الهی مولانا آمده است؛ در حالی که در ملت عشق همان رخداد به ابزاری برای نقد ظاهرسازی دینی و معنویت تصنعی بدل میشود.

بازرگان موقرمز با توصیف اغراق‌آمیز «از سر و رویش تزویر می‌بارید» یادآور شخصیت‌های ریاکار است اما مولانا در برابر او نه از منظر عرفانی بلکه از منظر انسان‌دوستی و دلدادگی در چارچوب رمان مدرن واکنش نشان میدهد. این تغییر زاویه دید، مصداق «بینامتنیت دگرگون‌ساز» (transformative intertextuality) یا «بیش-متنیت» است؛ یعنی متنی جدید با حفظ نشانه‌های متن پیشین، کارکرد آن را تغییر میدهد (نک به: نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۵). در مناقب‌العارفین زبان، آمیخته به اصطلاحات عرفانی، ایجاز و تقدس است. در ملت عشق همان زبان به زبانی روایی، تصویری و محاوره‌گرای نزدیک به رمان معاصر تبدیل میشود. این انتقال از گفتمان قدسی به گفتمان روایی خود نوعی اقتباس سبکی است که به دموکراتیزه‌شدن متن عرفانی کمک میکند؛ شافاک مخاطب غیرایرانی (در مفهوم فرهنگی آن) و غیرصوفی را نیز به حوزه تجربه عرفانی وارد میکند، بی‌آنکه نیاز به زمینه تاریخی داشته باشد.

در اقتباس شافاک، کردار قدسی تبدیل به تجربه انسانی میگردد. از این منظر، بینامتنیت یادشده در خدمت نوسازی الگوهای عشق و ایمان در دنیای مدرن است. به بیان ژنتی، این نوع از رابطه میان متن‌ها در سطح «هیپر تکستوال» (hypertextuality) یا «فزون‌متنیت» قرار دارد، جایی که متن دوم نه شرح یا اقتباس صرف، بلکه بازآفرینی است (نک به: Genette, 1997: 5). با این اقتباس، ملت عشق نه تنها متنی ادبی با مضمون عرفانی میسازد، بلکه با احیای روایات منثور مانند مناقب‌العارفین در زبان و ساختار مدرن، نوعی میانجی فرهنگی میان عرفان کلاسیک شرق و رمان‌نویسی معاصر غرب میشود. در نتیجه، این نمونه از برهم‌کنش متنی نشان میدهد چگونه سرگذشت قدسی مولانا در قالبی بینافرهنگی بازگو میشود تا برای مخاطب امروز، معنا و کارکردی تازه بیابد.

نتیجه‌گیری

با تحلیل و بررسی بازآفرینی روایت شمس و مولانا در رمان «ملت عشق» با تکیه بر بینامتنیت، نتایج زیر بدست آمد:

۱- رمان «ملت عشق» نمونه‌ای برجسته از بینامتنیت و اقتباس ادبی است که با بازخوانی خلاقانه متون عرفانی کلاسیک نظیر «مناقب‌العارفین»، «مقالات شمس» و «مثنوی معنوی»، پیوندی میان سنت و مدرنیته ایجاد میکند. این اثر با حفظ هسته معنوی و مضامین بنیادین عرفانی، آنها را در قالبی روایی، انسانی و روان‌شناسانه بازآفرینی می‌نماید. در این فرایند، مطالب عرفانی و تاریخی با زبانی نو، محاوره‌ای و ملموس برای خوانندگان امروز ترجمه میشوند و تجربه‌ای زیباشناسانه و قابل درک خلق میشود که همزمان ریشه در متن‌های پیشین دارد و در عین حال، استقلال هنری خود را حفظ میکند.

۲- اقتباس در «ملت عشق» صرفاً بازگویی نیست بلکه تغییرات ماهوی و گسترده‌ای در زمینه، زبان، و لحن رخ داده است که به خلق اثری مستقل و جدید با حفظ درونمایه و هسته معنایی متن اصلی انجامیده است. این اقتباس نشان میدهد چگونه مفاهیم کهن عرفانی میتوانند در بستر فرهنگی و ادبی مدرن بازتعریف و دموکراتیزه شوند و همچنان برای مخاطب معاصر معنا و جذابیت داشته باشند. بینامتنیت در اینجا یک گفتگوی زنده میان دو جهان فرهنگی و ادبی است که در آن متن کهن به عنوان منبع اصیل و عرفانی، متن اقتباسی را جهت‌دهی کرده و رمان مدرن با تغییرات ساختاری، زبانی و محتوایی، معنایی تازه و خوانشی جدید از میراث عرفان فارسی ارائه میدهد. این گونه اقتباس، که نه تنها بازآفرینی بلکه بازتولید معنایی است، نقش مهمی در دموکراتیزه کردن و انسانی‌سازی مفاهیم عرفانی دارد و امکان ورود مخاطبان عام را به دنیای عرفان فراهم می‌آورد.

۳- در این روند، سبک روایی از زبان عرفانی و احیاناً تمثیلی به زبان داستانی و احساسی تبدیل میشود و معنای اصلی از «تحقق الهی» و «کرامت معنوی» به سوی «تجربه انسانی»، «رشد فردی» و «خودشناسی» جابه‌جا میشود. تغییرات ساختاری و محتوایی، از جمله تغییر در زمینه، شخصیتها، و توصیف صحنهها، نشان‌دهنده یک فرآیند دیالوژیک بین متن کهن و متن جدید است که در آن متن جدید، متن اولیه را نه فقط بازگو میکند، بلکه بازخوانی و بازتولید میکند. این نوع اقتباس، که می‌توان آن را بینامتنیت دگرگون‌ساز یا هیپرتکستوال نامید، امکان برقراری گفت‌وگوی فرهنگی و معنایی میان سنت و مدرنیته را فراهم میکند و نشان میدهد که متون کلاسیک میتوانند در قالب‌های جدید، با حفظ هسته معنوی خود، برای نسل‌های جدید معنا و کارکرد تازه‌ای یابند. در نتیجه، بازآفرینی ادبی متون عرفانی نه تنها ارزشی به مثابه حفاظت از میراث فرهنگی را دارد، بلکه به عنوان ابزاری برای نوسازی و تجدید معنا در مواجهه با تحولات روانشناختی و اجتماعی معاصر، نقش مهمی ایفا میکند.

۴- این مطالعه نشان میدهد که شافاک با بهره‌گیری از ساختارها و مضامین کلیدی مناقب‌العارفین، از جمله ماجرای‌آزمون مریدان، نخستین دیدار او با مولانا، درخواست شراب، آغاز سماع، قتل شمس و انداختن پیکر او در چاه فرآیندی از «بازنویسی دگرگون‌ساز» را صورت داده است که طی آن الگوهای عرفانی سنتی در قالبی روان‌شناختی، روایی و انسان‌محور بازتولید میشوند. در «مناقب‌العارفین»، رویدادها در چارچوب زبانی قدسی و تمثیلی روایت میشوند و غایت آن تأیید مقام ولایت و کرامت عرفانی است، در حالی که در «ملت عشق» همان عناصر با زبانی داستانی و واقع‌گرایانه بازنمایی شده و کارکردی تأویل‌گرایانه و اگزستانسیالیستی می‌یابند. این دگرگونی معنایی از «فنا فی‌الله» به سوی «خودشناسی» و از «کرامت الهی» به «زیست‌جهان انسانی» قابل پی‌گیری است. مقاله بر این نکته تأکید دارد که اقتباس شافاک نه تقلید بلکه بازآفرینی بینافرهنگی است که از طریق آن، میراث عرفان ایرانی در افق جهانی و مدرن بازخوانی میشود. نتیجه پژوهش نشان میدهد که «ملت عشق» با تکیه بر منبع کلاسیک عرفان فارسی، الگویی از گفتگوی میان سنت و مدرنیته، شرق و غرب، و عرفان و روان‌شناسی معاصر را پدید آورده است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تبریز استخراج شده است. استاد ارجمند جناب آقای دکتر احمد فرشباغیان به عنوان استاد راهنما و آقای دکتر محمدعلی موسی‌زاده و آقای دکتر محمدرضا عابدی به عنوان استادان مشاور در انجام این پژوهش نقش به‌سزایی داشته‌اند. آقای موسی‌پیری به عنوان پژوهشگر رساله در تدوین و گردآوری و تنظیم نهایی این متن نقش داشته است. محتوای این پژوهش حاصل تلاش و مشارکت هر چهار پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدر دانی

نویسندگان مراتب تشکر و قدردانی خود را از مدیر گروه رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز و اعضای هیأت تحریریه نشریه وزین سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) اعلام مینمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله تصریح می‌نمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت

علمی مشترک تمامی نویسندگان است. ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تعارض منافع، مالی یا شخصی گزارش نشده است. مسئولیت هرگونه احتمال بروز خطاهای علمی یا پژوهشی به عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده دارند.

REFERENCES

- Ahmadi, B. (2010). *Structure and Interpretation of the Text*. Tehran: Markaz.
- Aflaki Arefi, S. A. (1983). *Manaqib al-Arifin*. Edited by Tahsin Yazici, Vol. 2. Tehran: Donyaye Ketab.
- Allahdadi Dastjerdi, Z., & Jafari, F. (2021). "A Study of Gerard Genette's Intertextuality Foundations in Farhad Hasanzadeh's Young Adult Novel, *The Scorpions of the Ship Bambamak*". *Literary Text Research*, 25(88), pp. 142-168.
- Abrams, M. H., & Harpham, G. G. (2008). *A Glossary of Literary Terms*. Translated by S. Sabzian. Tehran: Rahnama.
- Allen, G. (2006). *Intertextuality*. Translated by P. Yazdanjo, 1st ed. Tehran: Markaz.
- Bakhtin, M. (2016). *The Dialogic Imagination: Four Essays*. Translated by R. Pourazar. Tehran: Ney.
- Tabrizi, S. M. (2012). *Maqalat-e Shams (Discourses of Shams)*. Edited by M. A. Movahed, Vol. 2. Tehran: Kharazmi.
- Todorov, T. (1998). *Mikhail Bakhtin: The Dialogical Principle*. Translated by D. Karimi. Tehran: Markaz.
- Sokhanvar, J., & Sabzian Moradabadi, S. (2008). "Intertextuality in Peter Ackroyd's Novels". *Journal of the Faculty of Letters and Humanities, Shahid Beheshti University*, (58), pp. 65-78.
- Salimi Kouchi, I., & Ghasemi, N. (2019). "Intertextual Study of Attar's Seven Valleys of Love in Andre Chedid's *Le Sommeil de la Délivrance (The Sleep of Deliverance)*". *Journal of Contemporary World Literature Research*, 24(2), pp. 411-432.
- Shafak, E. (2015). *The Forty Rules of Love*. Translated by A. Fasihi. Tehran: Qoqnoos.
- Ghiasvand, M. (2013). "The Face of Interpretation in the Mirror of Kristeva's Intertextuality". *Wisdom and Philosophy*, 9(3), pp. 97-114.
- Kristeva, J. (2010). *Shared Individuality*. Translated by M. Parsa. Tehran: Roozbehan.
- Rumi, J. M. (1983). *The Mathnawi*. Edited by R. A. Nicholson, Book 2. Tehran: Amirkabir.
- Namvar Motlaq, B. (2007). "Transtextuality: A Study of the Relations between a Text and Other Texts". *Journal of Humanities*, (56), pp. 83-98.
- Namvar Motlaq, B. (2011). *An Introduction to Intertextuality: Theories and Applications*, 1st ed. Tehran: Sokhan.
- Bakhtin, M. M. / V. N. Volosinov. (1986). *Marxism and the Philosophy of Language*. L. Matejka & I. R. Titunik. Trans. London: Harvard University Press.

Genette, Gerald. (1997). *Palimpsests: Literature in the Second Degree*. Channa Newman and Clude Doubinsky. Trans. London: University of Nebraska Press.
Hutcheon, Linda. (2006). *A Theory of Adaptation*. New York: Routledge.
Kristeva, Julia. (1981). *Sémiotikè-Recherches Pour une Sémanalyse. Le Langage cet inconnu Points Essais*.

فهرست منابع فارسی

- آلن، گراهام (۱۳۸۵) بینامتنیت*، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ اول، تهران: مرکز احمدی، بابک (۱۳۸۹) ساختار و تأویل متن*، تهران: مرکز افلاکی عارفی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲) مناقب‌العارفین*، به کوشش تحسین یازیچی، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب.-
- الهدادی دستجردی، زهره و جعفری، فاطمه (۱۴۰۰) «بررسی مبانی بینامتنیت ژرار ژنت در رمان نوجوان عقرب‌های کشتی بَمبمک اثر فرهاد حسن‌زاده»، متن پژوهی ادبی*، دوره ۲۵، شماره ۸۸، صص ۱۴۲-۱۶۸
- ایبرمز، ام‌اچ، گالست هرفم، جفری (۱۳۸۷) فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*، ترجمه سعید سبزیان، تهران: رهنما.-
- باختین، میخاییل (۱۳۹۵) تخیل مکالمه‌ای: جستارهایی درباره رمان*، ترجمه رؤیا پورآذر، تهران: نشر نی
باختین، میخاییل / وی. ان. ولوشینوف (۱۹۸۶) مارکسیسم و فلسفه زبان*، ترجمه ال. ماتیکا و آی. آر. تیتونیک، لندن: انتشارات دانشگاه هاروارد
- تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۱) مقالات شمس*، تصحیح محمدعلی موحد، جلد دوم، تهران: خوارزمی
تثودورف، تزوتان (۱۳۷۷) منطق گفت‌وگویی میخاییل باختین*، ترجمه داریوش کریمی، تهران: مرکز ژنت، ژرار (۱۹۹۷) پالیمسست‌ها: ادبیات در مرتبه دوم*، ترجمه چانا نیومن و کلود دوبینسکی، لندن: انتشارات دانشگاه نبراسکا
- سخنور، جلال؛ سبزیان مرادآبادی، سعید (۱۳۸۷) «بینامتنیت در رمان‌های پیترو آکروید»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، شماره ۵۸، صص ۶۵-۷۸
- سلیمی کوچی، ابراهیم؛ قاسمی، نیکو (۱۳۹۸) «بررسی بینامتنی هفت وادی عشق منطق الطیر عطار در مرد نیم‌تنه و مسافرش از آندره شدید»، پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۲/۲۴، صص ۴۱۱-۴۳۲
- شافاک، الیف (۱۳۹۴) ملت عشق (چهل قانون عشق)*، ترجمه ارسلان فصیحی، تهران: ققنوس
غیاثوند، مهدی (۱۳۹۲) «سیمای تأویل در آیین بینامتنیت کریستوایی»، نشریه حکمت و فلسفه*، سال ۹، شماره ۳، صص ۹۷-۱۱۴
- کریستوا، ژولیا (۱۳۸۹) فردیت اشتراکی*، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: نشر روزبهان
کریستوا، ژولیا (۱۹۸۱) نشانه‌شناسی: پژوهش‌هایی برای یک تحلیل نشانه‌ای*، پاریس: انتشارات سوی مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۲) مثنوی معنوی*، به اهتمام رینولد نیکلسون، دفتر دوم، تهران: امیرکبیر
نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۶) «ترامتنیت: مطالعه روابط یک متن با دیگرمتن‌ها»، پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۶، صص ۸۳-۹۸

نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰) درآمدی بر بینامتنیت، نظریه‌ها و کاربردها، چاپ اول، تهران: سخن
هاچن، لیندا (۲۰۰۶) نظریه‌ای در باب اقتباس، نیویورک: راتلج.

معرفی نویسندگان

موسی پیری: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: mousapiri8@gmail.com)

(ORCID: 0009-0003-2268-5186)

احمد فرش‌بافیان: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: farshbafian@tabrizu.ac.ir : نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0003-4884-2517)

محمدعلی موسی‌زاده: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: m.mousazadeh@tabrizu.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-2258-0232)

محمد رضا عابدی: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: abedi@tabrizu.ac.ir)

(ORCID: 0000-0003-1640-3288)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Mousa Piri: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: mousapiri8@gmail.com)

(ORCID: 0009-0003-2268-5186)

Ahmad Farshbafian: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: farshbafian@tabrizu.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: 0000-0003-4884-2517)

Mohammad Ali Mousizadeh: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran

(Email: m.mousazadeh@tabrizu.ac.ir)

(ORCID: 0000-0002-2258-0232)

Mohammad Reza Abedi: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: abedi@tabrizu.ac.ir)

(ORCID: 0000-0003-1640-3288)